

جایگاه عقل در اندیشه ملا محمد امین استرآبادی، با نگاه به کتاب «الفوائد المدنیة»

معصومه رضوانی*

چکیده

تحقیق حاضر به بررسی جایگاه عقل در اندیشه ملا محمد امین استرآبادی از سرآمدان مکتب اخباری‌گری می‌پردازد. در این راستا ابتدا به دیدگاه استرآبادی در باب چیستی عقل و نیز میزان و محدوده اعتبار ادراکات آن می‌پردازیم، سپس نقش عقل را در ادراک اصول اعتقادات از نظر استرآبادی مورد کنکاش قرار داده و در نهایت، کاربرد عقل را در استنباط از نصوص شریعت مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. سپس به این نتیجه می‌رسیم که تعریف استرآبادی از عقل با تعریف رایج تفاوتی ندارد و او نیز عقل را همان قوه تمییز و تشخیص و ابزار تفکر و استدلال می‌داند و بر خلاف دیدگاه غالب در مورد مکتب اخباری‌گری، وی به طور مطلق حجیت عقل و ادراکات آن را انکار نمی‌کند؛ بلکه آن را تنها در امور مربوط به شریعت و اموری که از دسترس حواس انسان خارج است ناتوان و نامعتبر توصیف می‌کند.

در حوزه اصول اعتقادات نیز او این معارف را در درجه اول، فطری و درونی می‌داند و قائل به دیدگاهی متفاوت با دیگران در مورد کاربرد عقل در این حوزه است. در ارتباط با برداشت از نصوص شریعت نیز دیدگاه او در این زمینه تفاوت چندانی با دیدگاه سایر اخباریان ندارد. وی ظاهر آیات قرآن و روایات ائمه^ع را حجّت نمی‌داند و در برداشت از روایات ائمه^ع نیز غالباً پایبند به نص است و تا آن جا که می‌تواند از معنای ظاهری خارج نمی‌شود.

* دانشجوی کارشناسی ارشد علوم حدیث، گرایش کلام و عقائد، دانشکده علوم حدیث شهر ری.

درآمد

تحقیق حاضر تلاشی است برای بررسی مفهوم و جایگاه عقل در اندیشهٔ سرآمد اخباریان قرن یازده، ملا محمد امین استرآبادی. از اخباریان غالباً به عنوان گروهی یاد می‌شود که در استنباط احکام دین تنها به سنت ائمهٔ معصومین □ تمسک جسته و بر خلاف اصولیان که در استنباط احکام به چهار منبع کتاب، سنت، اجماع و عقل رجوع می‌کنند، عقل و اجماع را حجت نمی‌دانند و از نظر آنها بسیاری از اصول عقلیه که در علم اصول فقه برای استنباط حکم استفاده می‌شوند، غیر معتبر و یگانه راه دست یافتن به احکام شریعت، مراجعه به روایات ائمهٔ معصومین □ است.

شاید بتوان گفت که نقطهٔ محوری اختلاف میان اصولیان و اخباریان، رویکرد آنان نسبت به جایگاه عقل باشد. اصولیان به عقل به عنوان یکی از منابع استنباط احکام می‌نگرند و معتقدند در صورت نبودن روایت و یا آیه‌ای در بارهٔ موضوعی خاص، می‌توان به عقل مراجعه و در مورد آن موضوع حکم صادر کرد. اما اخباریان معتقدند عقل نمی‌تواند منبع استنباط احکام شریعت باشد، بلکه تنها منبع، روایات معصومین □ است.

از آن جا که اخباریان در بستر تفکر شیعی ظهور کرده‌اند که در این تفکر نقش عقل بسیار پر رنگ ظاهر می‌شود، بر آمدن چنین مکتب ضد عقلانی از آن امری شگفت می‌نماید و از این رو، باور به راحتی نمی‌پذیرد که اینان چنین دیدگاه ضد عقلانی داشته باشند. لذا لازم به نظر می‌رسد که این مسئله به دقت مورد موشکافی قرار گیرد و همهٔ جوانب آن بررسی شود. در نخستین برخورد با این مسئله با سؤالات زیر مواجه می‌شویم که پاسخ‌گویی به آن‌ها نقش مهمی در روشن شدن جوانب بحث دارد؛ سؤالاتی از قبیل این که:

تعریف اخباریان از عقل چیست؟

آیا اخباریان حجیت عقل را تنها در حوزهٔ استنباط احکام فقهی انکار می‌کنند یا در باب کل مسائل شریعت، اعم از احکام اعتقادی و فقهی و اخلاقی آن را از حجیت ساقط می‌دانند؟
آیا اخباریان عقل را تنها در حوزهٔ احکام شریعت ناتوان می‌نگرند یا در تمام حوزه‌ها ادراکات عقل را غیر قابل اتکا و نا استوار می‌پندارند؟

با توجه به این که اخباریان اهتمام فراوانی به روایات و کتب اربعه حدیثی دارند و این که بخش قابل توجهی از این روایات و کتب را روایات مربوط به «عقل و جهل» به خود اختصاص داده است، با چنین رویکرد ضد عقلانی که از اخباریان می‌شناسیم، آنان این روایات را چگونه توجیه می‌کنند؟

الاجاب
الکلیة

جایگاه عقل در اندیشهٔ ملا محمد امین استرآبادی، با نگاه به کتاب «الفوائد المدنیة»

رویکرد اخباریان در به کار گیری عقل در تفسیر و توجیه روایات چگونه است؟ آیا آن‌ها نیز مانند اهل حدیث اهل سنت، هرگونه دخالت عقل را در تفسیر و تأویل روایات انکار می‌کنند و رویکرد پایبندی به نص و سکوت در برابر روایات متعارض و مشکل را بر می‌گزینند؟ این‌ها سؤالاتی است که اگر پاسخ داده شود و مورد بررسی قرار گیرد نقش بسزایی در مشخص ساختن هندسه فکری اخباری‌گری خواهد داشت و جایگاه دقیق آنان را در میان اندیشه‌های مختلف حدیثی تعیین خواهد کرد.

ذکر این نکته لازم است که اخباریان عنوان عامی است که بر طیف‌های مختلف اندیشه‌های حدیثی که در برابر اصولیان ظهور کردند اطلاق می‌شود. و ما در این مکتب با یک رویکرد و خط مشی کاملاً یکسان که نزد کلیه اندیش‌مندان این مکتب مورد اتفاق باشد رو به رو نیستیم. در طول تاریخ این اندیشه، تمسک و پایبندی به اصول و مبانی این مکتب، از سوی بزرگان آن با شدت و ضعف همراه بوده است و به همین دلیل امروزه اخباریان را به دو گروه اخباریان تندرو و معتدل تقسیم کرده‌اند. با توجه به مطلب فوق بررسی مفهوم عقل در تفکر عموم اخباریان کاری سخت به نظر می‌آید که از توان و وقت نگارنده خارج است. از این رو، به بررسی این موضوع تنها در تفکر ملا محمد امین استرآبادی، احیاگر و مجدد این مکتب، خواهیم پرداخت که کتاب *الفوائد المذنبیه* او تا قرن‌ها اصولیان را به کنج عزلت و انزوا کشاند.

این تحقیق در سه بخش ارائه می‌شود. در بخش اول، دیدگاه استرآبادی را در باب عقل و ادراکات عقلانی به طور عام بررسی خواهیم نمود. در بخش دوم، جایگاه و نقش عقل را در شناخت اصول اعتقادات از دیدگاه استرآبادی مورد کند و کاو قرار خواهیم داد و در بخش سوم به این مطلب خواهیم پرداخت که استرآبادی تا چه اندازه با عینک عقل به روایات می‌نگرد و به عبارتی تا چه حد تأویلات عقلانی آیات و روایات را جایز می‌شمرد؟

در این پژوهش با توجه به این که تحقیقات گسترده‌ای در باره جایگاه عقل در حوزه احکام فقهی نزد اخباریان، در کلیه کتاب‌های اصولی صورت گرفته است و نیز گسترده بودن این مطلب، به آن پرداخته‌ایم.

بخش اول: عقل و ادراکات عقلانی و جایگاه آن از نظر ملا محمد امین استرآبادی

اغلب آثاری که در آن‌ها به آرای اخباریان پرداخته شده است، مسئله چپستی عقل را بررسی نکرده‌اند، بلکه ذیل بحث منابع استنباط احکام، در قسمت عقل، در باره دیدگاه اخباریان به صورت بسیار مختصر و گذرا گفته‌اند: «اخباریان، عقل را به عنوان یکی از ادله احکام شرع

نمی‌شناسند و حجیت عقل و دلالت آن را برای استنباط احکام الهی انکار می‌کنند.» (تقدی بر اخباری‌گری، ص ۱۱۱، تاریخ فقه و فقهها، ص ۲۴۹).

و نیز بیان کرده‌اند که: «اخباریان دلیل عقلی را مانند قبح تکلیف به امر خارج از طاقت و قبح عقاب بدون بیان تکلیف را کافی برای صدور حکم نمی‌دانند مگر آن که با دلیلی از اخبار ائمه □ تأیید شده باشد» (دایرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۱۵). و یا در هنگام بیان تفاوت دیدگاه‌های اخباریان و اصولیان، به تفاوت دیدگاه این دو مکتب در باب عقل چنین اشاره کرده‌اند: «اصولی‌ها عقل را در ادراک حسن و قبح اشیا، معتبر می‌دانند بر خلاف اخباری‌ها. اصولی‌ها عقل را یکی از منابع و پایه‌های شناخت حکم شرعی می‌دانند ولی اخباری‌ها این را قبول ندارند.» (ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، ص ۳۶۱. وحید بهبهانی، سرآمد محققین و دانش‌مندان شیعه، ص ۷۵).

حقیقت این است که عبارات فوق برای دست یافتن به دیدگاه دقیق اخباریان در باب عقل بسیار کلی و نارسا است و نمی‌تواند حقیقت امر را در این زمینه آشکار کند. برای بررسی دقیق و موشکافانه موضوع باید سعی کنیم به سوالات زیر پاسخ دهیم:

۱. تعریف استرآبادی از عقل چیست؟
۲. میزان اعتباری که برای عقل و یافته‌های آن قائل است تا چه حد است؟
۳. دیدگاه او در باره تشخیص حسن و قبح افعال چیست؟ آیا آن را عقلی می‌داند یا شرعی؟

الف. چیستی عقل و میزان اعتبار دریافت‌های آن

استرآبادی در کتاب الفوائد المدنیة به طور صریح در باب چیستی عقل سخن به میان نیاورده است اما از لا به لای سخنان او در این کتاب و از انتقادات و اعتراضاتی که بر فلاسفه، اصولیان و متکلمان وارد ساخته است به این نتیجه می‌رسیم که تعریف او از عقل تفاوت چندانی با تعریف دیگران ندارد و منظور او نیز از «عقل» همان «قوة تشخیص و شناخت» است که انسان به کمک آن خطا را از صواب تشخیص می‌دهد و به استدلال و نتیجه‌گیری می‌پردازد. اما آن چه که استرآبادی بر نمی‌تابد و به شدت با اندیش‌مندان غیر اخباری به مخالفت می‌پردازد، این است که برای کاربرد و توانایی‌های عقل حدّ و مرزی قائل نشویم و آن را ملاک و معیار دست یافتن به شناخت قطعی و یقینی در همه امور دنیوی و اخروی بدانیم. وی معتقد است عقل تنها در موارد و در شرایطی خاص، داده‌هایی یقینی و قطعی صادر می‌کند و در سایر موارد آن چه که از عقل می‌رسد جز ظنّیات نخواهد بود.

از نظر استرآبادی علوم مختلف دو قسم‌اند: بخشی که در آن ماده علم به احساس نزدیک است، مانند علم هندسه و حساب و اکثر ابواب منطق که در این بخش از علوم هیچ اختلافی بین

علما و هیچ خطا و اشتباهی در نتیجه افکار به وجود نمی‌آید. به این دلیل که از نظر وی خطا و اشتباه در فکر یا از جهت صورت اتفاق می‌افتد و یا از جهت ماده و در این قسم به دلیل آشنایی اکثر علمای این علوم به منطق، خطایی از جهت صورت اتفاق نمی‌افتد و به دلیل این که ماده این علوم نیز به شدت به احساس نزدیک است، خطا و اشتباهی در آن راه ندارد.

اما قسمی دیگر از علوم هستند که در آن‌ها ماده علم دور از دسترس احساس است. مانند حکمت الهی و طبیعی، کلام، اصول فقه و بعضی قواعد ذکر شده در کتاب‌های منطق. در این نوع از علوم اختلافات فراوانی میان اندیش‌مندان مختلف، اعم از فلاسفه و علمای اصول فقه و کلام وجود دارد. در این جا قواعد منطقی نیز کارساز نیست؛ زیرا که قواعد منطقی، فکر را از جهت صورت، از خطا و اشتباه مصون می‌دارد نه از جهت ماده (الفواید/المدنیة، ۲۵۶).

از این سخن استرآبادی و اشاره‌ای که به علم منطق می‌کند به عنوان علمی که تفکر را از خطا و اشتباه مصون می‌دارد، چنین بر می‌آید که اولاً تعریفی که او از عقل مد نظر دارد با تعریف متداول از آن چندان تفاوتی ندارد و او نیز عقل را همان قوه تفکر، تدبّر و استدلال می‌داند. ثانیاً او به طور کامل عقل و یافته‌های آن را زیر سؤال نمی‌برد و تنها حوزه اعتبار یافته‌های آن را محدود می‌کند.

استرآبادی در این جا تنها نتایج علوم نزدیک به احساس را مصون از خطا و قابل اتکا می‌داند؛ زیرا که در این دسته از علوم اولاً مواد و مقدمات تشکیل‌دهنده استدلال‌ها و براهین همگی جزء اولیات و بدیهیات یا به تعبیر استرآبادی «نزدیک به احساس» است^۱ که هیچ گونه شک و تردیدی در صحت آن‌ها وجود ندارد و از سوی دیگر، علم منطق صحت صورت این براهین و استدلال‌ها را مورد قضاوت قرار می‌دهد و خطاهای آن را گوشزد می‌کند، در صورتی که نتایج علوم نظری مانند فلسفه و اصول فقه که مواد و مقدمات مورد استفاده در این علوم اموری غیر از بدیهیات و محسوسات است، چندان قابل اعتنا نیست. وی معتقد است منطق، تنها در علوم قسم اول راه‌گشا خواهد بود و در علوم نوع دوم راه به جایی ندارد؛ زیرا مقدمات و پیش‌فرض‌های این علوم، اموری ظنی و غیر یقینی هستند که عقل انسان در مورد آن‌ها راهی برای حصول یقین ندارد و در این باره تمسک به منطق نیز راه‌گشا نخواهد بود و نهایت کاری که منطق می‌تواند انجام دهد قضاوت در مورد صحت صورت و ظاهر استدلال‌ها و براهین این علوم است و در مورد مواد آن‌ها، ساکت است و راه به جایی ندارد. وی در باره حوزه کاربرد منطق چنین بیان می‌کند:

۱. در این جا با توجه به اشاره‌ای که استرآبادی به علوم حساب، هندسه و منطق می‌کند به نظر می‌رسد منظور وی از عبارت «نزدیک به احساس» همان بدیهیات و اولیات باشد؛ زیرا که علوم فوق بر اساس مقدمات بدیهی و اولی شکل گرفته‌اند.

إذا أقصى استفاد من المنطق في باب مواد الأقيسة، تقسيم المواد على وجه كلى إلى أقسام و ليست في المنطق قاعدة بها نعلم أن كل مادة مخصوصة داخلية في أى قسم من تلك الأقسام بل من المعلوم عند أولى الألباب إمتناع وضع قاعدة تكفل بذالك (همان).

با این بیان مشخص می‌شود که از نظر استرآبادی تنها عاملی که موجب محدودیت کاربرد عقل و تفکر آدمی می‌شود، همانا ناکارآمدی آن در تشخیص مواد یقینی اندیشه و تفکر است. و چه بسا عقل در مواردی امور ظنی را هم چون امور قطعی و یقینی بیندازد و بر اساس آنها استدلال کرده و به نتایج ظنی و خلاف واقع دست یابد. از نظر وی، تنها در صورتی که ماده تعقل و تفکر آدمی، بدیهیات، اولیات و محسوسات باشد، نتایج قطعی و یقینی را در پی خواهد داشت و اندیشه و تفکر آدمی، تنها در این صورت معتبر خواهد بود. به اعتقاد استرآبادی، خطا در برهان آن گاه اتفاق می‌افتد که ما حدسیات، وهمیات، تجربیات و حسیات ناقص را که ظنی هستند مانند قطعیات و یقینیات بدانیم و یا مقدمه عقلی باطلی را با مقدمه نقلی ظنی یا قطعی به هم پیوست دهیم (همان، ص ۲۵۸). بر این اساس مقدمات و نتایج ظنی، در امور مربوط به شریعت که با زندگی دنیوی و اخروی آدمی مرتبط است، از حجیت و اعتبار لازم برخوردار نخواهد بود؛ زیرا که در امور این چنینی نیاز به معارف یقینی داریم که عقل ناتوان از صدور چنین معارفی در این حوزه‌هاست.

حال که ناتوانی عقل آدمی در قضاوت در باره بسیاری از امور طبیعی و الهی به اثبات رسید، باید برای آن جایگزینی یافت. از نظر استرآبادی تنها منبعی که در آن هم صورت برهان و هم ماده آن از هرگونه خطا و اشتباهی مصون است، روایات رسیده از ناحیه معصومین □ است که هر آن چه که مورد نیاز بشر است از بدو خلقت تا هنگامه قیامت، در سخنان آنان آمده است.

فيها توضيح لما اخترناه من انه لا عاصم عن الخطا في النظريات التي مبادؤها بعيدة عن الاحساس الا التمسك باصحاب العصمة (همان، ص ۲۶۰).

البته ملا محمد امین استرآبادی منکر هرگونه کاشفیت برای عقل در موضوعات نظری نیست، بلکه قائل است یافته‌های آن در این زمینه‌ها یقین آور نیست، بلکه ظنی است و ظن در امور شریعت حجیت ندارد اما در اموری غیر از شریعت، هم چون امور معاش و معاد می‌توان به این ظنون اعتماد نمود و بر اساس آنها عمل کرد.

و من جملة تأثيراته تعالى: إنه هانا عن إتباع الظن المتعلق بما جاء به النبي □ من العقائد و الأحكام الخمسة و الأحكام الوضعية الشرعية و أمرنا بإتباع الظن في الجملة في غير ذالك كحرص الأثثار على أصولها لضمان الزكاة و قيم المتلفات و أروش الجنایات و تعیین جهة

جایگاه عقل در اندیشه ملا محمد امین استرآبادی، با نگاه به کتاب «القول فی المذنبية»

الکعبة و عدد الأشواط و الركعات؛ کل ذالک لدفع الفتن و لنظام المعاش و المعاد (همان، ص ۴۲۲).

ب. نقش عقل در تشخیص حسن و قبح افعال

از جمله مهم‌ترین مسائلی که در بحث از عقل مطرح می‌شود، مسئله «حسن و قبح افعال» است. این که حسن و قبح افعال را امری عقلی بدانیم که عقل خود توانایی تشخیص آن را دارد و یا شرعی که تعیین آن تنها به عهده خداست و عقل آدمی در این باره ناتوان است، نقش مهمی در قضاوت در باره دیدگاه یک گروه در باب «عقل» ایفا می‌کند. استرآبادی در این باره نظر صریحی ندارد ولی از لابه لای سخنان او نکاتی قابل کشف است.

استرآبادی اولین جایی که سخن حسن و قبح افعال را به میان می‌آورد در نقل قول از شرح المختصر عضدی است که در آن قسمت گویا وی حسن صدق و قبح کذب و ظلم را جزء مشهورات می‌داند (همان، ص ۲۵۷ و ۲۵۸). و در جای دیگر در خلال بحث از تمسک به «برائت اصلیه» وی صراحتاً حسن و قبح ذاتی (عقلی) را می‌پذیرد:

التمسک بالبراء الأصلية إنما يتم عند الأشاعرة المنكرين للحسن و القبح الذاتيين و كذلك يتم عند من يقول بها و لا يقول بالوجوب و الحرمة الذاتيين و هو المستفاد من كلامهم □ و هو الحق عندی (همان، ص ۲۷۸).

از سخنان دیگر او نیز می‌توان پی برد که او عقلی بودن ادراک حسن و قبح افعال را انکار نکرده و در برخی موارد نخواسته است دیدگاه اشاعره را در این باره تأیید کند و لذا می‌بینیم در هر جا که بحث از اشاعره و حسن و قبح افعال می‌شود گو این که مردود بودن نظر اشاعره در این باره بدیهی باشد، از کنار دیدگاه آنان می‌گذرد و صریحاً اتهام عقیده به حسن و قبح شرعی را از اصحاب اخباری خود دفع می‌کند (همان، ص ۴۴۷).

بنا بر آن چه گفته شد، نمی‌توان پذیرفت که اخباریان و به تبع آن استرآبادی منکر حسن و قبح عقلی باشند. آن چه که می‌توان حقیقتاً به آنان نسبت داد این است که آنان ادراکات عقلانی را برای استنباط حکم شرعی ملاک و معیار نمی‌دانند و معتقدند که نمی‌توان از این ادراکات به حکم شرعی دست یافت. به عبارت دیگر، اخباریان کبرای قیاس یا همان قاعده ملازمه بین حکم شرع و عقل را انکار کرده‌اند نه صغرای آن را که ادراک حسن و قبح افعال از ناحیه عقل باشد (تاریخ فقه و فقها، ص ۲۴۷).

همان گونه که قبلاً هم به سخن استرآبادی در این باره اشاره شد، وی بر خلاف حسن و قبح افعال، وجوب و حرمت آن را ذاتی و عقلی نمی‌داند و لذا بین حکم شرع و حکم عقل ملازمه‌ای نمی‌بیند و معتقد است که نمی‌توان از طریق عقل احکام الهی را کشف کرد و در مورد وجوب و حرمت افعال قضاوت نمود. و با توجه به آن چه که در باره دیدگاه استرآبادی در مورد عقل بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که استرآبادی تنها در امور بدیهی و اموری که مواد آن‌ها نزدیک به احساس است، حکم عقل و شرع را ملازم یک‌دیگر می‌داند ولی در امور نظری و دور از احساس، اصالت را از آن شرع می‌داند نه عقل (مصادر الاستنباط بین الاصولیین و الأخباریین، ص ۲۱۴).

ج. تحلیل و بررسی

بنا بر آن چه که گفته شد استرآبادی در پاره‌ای موارد حجیت عقل را می‌پذیرد و بر اساس آن حکم می‌کند. همان گونه که در برخی نقدهای خود بر اصولیان از عقل استفاده می‌کند. مثلاً در ردّ قاعده «تمسک به ترجیحات استحسانیه» می‌گوید: «إنه لا إذن بذالك من جهة الشارع و لم تظهر دلالة قطعية عقلية عليه» (الفوائد المدنیة، ص ۲۷۳). و در مورد ردّ تخییر مجتهد به هنگام تعادل ادله می‌گوید: «فقد قال به جمع من متأخري أصحابنا، و هو باطل، لعدم ظهور دلالة قطعية نقلية أو عقلية عليه» (همان، ص ۲۷۵). البته با توجه به آن چه که در قسمت‌های قبل بیان شد، منظور وی از «دالالت قطعی عقلی» باید نتایج حاصل از مقدمات بدیهی و اولی باشد؛ زیرا که او تنها چنین براهینی را معتبر می‌دانست.

ملا محمد امین استرآبادی، دریافت‌های یقینی و ظنی عقل را در امور دنیوی و روزمره معتبر و قابل اعتماد می‌داند اما در علوم مربوط به شریعت هم‌چون کلام، فقه و اصول فقه و نیز علوم مربوط به ماوراء الطبیعه هم‌چون فلسفه، تمام یافته‌های آن را ظنی و نا معتبر می‌داند؛ زیرا که در این علوم عقل توانایی دستیابی به مواد و مقدمات یقینی را ندارد. بنا بر این دیدگاه، برخی که قائلند ملا محمد امین استرآبادی و هم‌فکران اخباری او در هیچ حوزه‌ای عقل را جزو منابع معرفتی به شمار نمی‌آورند؛ نه در حوزه امور دینی و نه در قلمرو امور غیر دینی. (عقل و وحی، ص ۱۸۶) چندان صحیح به نظر نمی‌رسد.

دیدگاه استرآبادی به صورت نظری در باره عقل و ادراکات عقلانی همان بود که بیانش در بالا آمد اما در مقام عمل گاه می‌بینیم که وی مغایر با دیدگاه خود عمل کرده است. از جمله جاهایی که می‌توان گفت به صورت بسیار فاحشی بدون در نظر گرفتن دیدگاه خود، عمل نموده است، در فصل دوازدهم کتاب با عنوان «فی ذکر طرف من اغلاط الفلاسفة و حکماء الاسلام فی علومهم» است که در این بخش برخی براهین و نظریات فلاسفه و متکلمان را ردّ می‌کند و

جالب این که شیوه‌ای هم که در نقد دیدگاه آنان به کار می‌گیرد، همان شیوه عقلانی است و از همان اصول فلاسفه در نقد دیدگاه‌های آنان بهره می‌گیرد. به طور مثال در باره مسائلی هم‌چون اراده خداوند (الفوائد المدنیة، ص ۵۰۲ و ۵۰۳)، اثبات قدرت خداوند از طریق برهان حدوث عالم (همان، ص ۵۰۸ - ۵۱۳) و... به شیوه‌ای عقلی و فلسفی به طرح و نقد مباحث می‌پردازد. در حالی که بر طبق دیدگاه خود او، مقدمات این مسائل از جمله مسائل نظری دور از احساس است و عقل در باره آن‌ها قابل اعتماد نیست. نقدی که در این جا بر استرآبادی وارد است این است که اگر وی چنین دیدگاهی را قائل است، باید در رد دیدگاه‌های فلاسفه به جای شیوه عقلی، شیوه نقلی را در پیش می‌گرفت.

و از طرف دیگر می‌بینیم که وی در همین کتاب الفوائد المدنیة در موارد فراوانی برای تأیید مدعای خود به وضوح از براهین و دلایل عقلی نه چندان بدیهی استفاده می‌کند که ذکر نمونه‌هایی از این دست در ادامه این مقاله خواهد آمد.

بنا بر این به نظر می‌رسد که اصولاً استرآبادی به صورت نظری، ادراکات عقلانی را تنها در موارد و شرایط خاص حجت می‌داند و در مابقی موارد حجیت، تنها از آن احادیث و روایات نقل شده از ائمه معصومین □ است. هر چند در مقام عمل یا به خاطر غفلت یا به خاطر قرار گرفتن در تنگنا مجبور شده است بر خلاف دیدگاه خود عمل کند. از نظر او کلیه احکامی که بشر در طول دوره حیات خود بدان نیازمند است از جانب اصحاب عصمت □ صادر شده است و با وجود این دیگر جایی برای عقل نمی‌ماند.^۲

وی در جای دیگر بسیاری از اشتباهات اصولیان و متکلمان و حکما را ناشی از بی‌توجهی آنان به نهی ائمه □ از یادگیری علم کلامی که مبتنی بر افکار عقلیه باشد و نیز اصول فقهی که غیر مسموع از آنان باشد، می‌داند.^۳

می‌بینیم که استرآبادی نقش ادراکات عقلی را در اموری که به مقدمات بدیهی و یقینی دسترسی ندارد بویژه در امور ماورایی و امور مربوط به شریعت بسیار محدود تعریف می‌کند و آن چه که از نظر او در این زمینه اهمیت و اصالت دارد، نقل‌ها و روایات اصحاب عصمت □ است که

۲. «المستفاد من کلام أهل الذکر □ أن الله تعالى فی کل واقعة تحتاج إليها الأمة إلى يوم القيامة حکماً معیناً وأن علیه دليلاً قطعياً والناس مأمورون بطلبه من عند حفظة الدين وهم أهل الذکر □» همان، ص ۷۵.

۳. «و سمعت من بعض المشايخ انه لما غيّرت جماعة من علماء العامة أصحابنا بآنه ليس لكم فن کلام مدون و لا اصول فقه کذاک و لافقه مستنبط و ليس عندکم آلا الروایات المقلولة عن أئمتکم، تصدی جماعة من متأخری أصحابنا برفع ذالک فصنّفوا الظنون الثلاثة علی الوجه المشاهد و غفلوا عن نهیهم □ أصحابهم عن تعلّم فنّ الکلام المبني علی الأفكار العقلية و أمرهم بتعلّم فنّ الکلام المسموع منهم □ و کذاک عن القواعد الأصولية الفقهية الغير المسموعة منهم □ و کذاک عن المسائل الفقهية الإجتهدية.» همان، ص ۷۷.

به منبع وحیانی متصل بوده و گفتار آنان کاشف از واقع و یگانه منبع دریافت‌های حقیقی و نفس الامری بشر است.

بخش دوم: نقش عقل در شناخت اصول اعتقادات

نظر اکثر علما و دانش‌مندان اسلامی بر این است که شناخت اصول اعتقادات و ایمان به آن‌ها امری تقلیدی نیست و باید خود انسان از طریق عقل خود نسبت به آن‌ها شناخت پیدا کرده و به آن‌ها ایمان بیاورد و لذا ایمان به آنها را از طریق نصوص شریعت جایز نمی‌دانند و معتقدند که در این امور نیاز به معرفتی پیشینی داریم که در آن، عقل نقش اساسی را ایفا می‌کند. حال ببینیم که اخباریان و در رأس آنان استرآبادی، با آن زمینه فکری که از آنان بیان شد، چگونه با این امر برخورد کرده‌اند.

استرآبادی در فصل یازدهم کتاب *الفوائد المدنیة* به تفصیل در باب مسئله «ایمان» توضیح می‌دهد و بسیاری از اغلاط معتزله و اشاعره و پیروان آنها را در باره مسئله «تعیین اول واجبات» متذکر می‌شود و بیان می‌کند که غالب این اشتباهات ناشی از عدم توجه به سخنان ائمه معصومین □ که افکار و گفتارشان عاری از هر گونه خطا و لغزش در امور نظری است، می‌باشد (همان، ص ۴۰۵).

در این جا استرآبادی آنکا به عقل را در تعیین اول واجبات که همان معرفت خداوند است، مساوی با خطا و لغزش در این امر و تنها راه را ملتزم شدن و تمسک به کلام اهل بیت □ دانسته است. و دلیل این امر یکی مصون نبودن تفکر و تعقل آدمی از خطا در مورد مواد و مقدمات براهین و استدلال‌هاست و دیگری روایات و اخبار زیادی است که از ائمه اطهار □ در مورد لزوم تمسک به گفته‌های آنان در کلیه اموری که از ضروریات دین نیست، وارد شده است (همان).

می‌بینیم که استرآبادی در شناخت اصول عقاید هم اهتمام خاصی به تمسک به قول اصحاب عصمت □ دارد و در این امور هم سخن آنان را حجت می‌داند. وی با توجه به روایات، شناخت خداوند را امری فطری می‌داند که خداوند در قلوب همه انسان‌ها الهام کرده است:

قد تواترت الأخبار عن أهل بيت النبوة متصلة إلى النبي □ بأن معرفة الله تعالى و معرفة توحیده بعنوان آتة خالق العالم و أن له رضی و سخطاً و آتة لا بد من معلّم من جهة الله تعالى ليعلم الخلق ما يرضيه و ما يسخطه من الأمور الفطرية التي وقعت في القلوب بإلهام فطري إلهي كما قال الحكماء: الطفل يتعلق بئدی أمه بإلهام فطري إلهي □ (همان، ص ۴۰۷).

الاجتهاد
الکتاب

جایگاه عقل در اندیشه ملا محمد امین استرآبادی، با نگاه به کتاب «الفوائد المدنیة»

بنا بر دیدگاه استرآبادی، یگانگی خداوند و صفات او و دلایل و براهین آن همگی به صورت فطری به قلوب انسان‌ها الهام شده است و این معارف محصول تلاش‌های عقلانی بشر نبوده بلکه مخلوق خداست.^۴ و آن چه که بر خداوند واجب است شناساندن خود به بندگان از طریق دلایل آشکاری است که برای آن اقامه می‌کند و آن چه که بر بندگان واجب است همانا تصدیق و پذیرش آن است. لذا در مقابل کسانی که اعتقاد دارند شناخت خداوند اولین واجب بر انسان است، استرآبادی معتقد است که اولین واجب همانا اقرار زبانی به شهادتین است (همان‌جا). استرآبادی برای اثبات ادعای خود به روایات زیادی استشهد می‌کند از جمله:

عن أبي عبدالله \square قال: ليس لله على خلقه أن يعرفوا وللخلق على الله أن يعترفهم والله على الخلق اذا عرفهم أن يقبلوا (همان، ص ۴۳۳، به نقل از اصول کافی).

و در توضیح آن می‌گوید:

أقول: المراد من (المعرفة) اليقين الذي يقع في القلب من الله تعالى وهو ليس من فعل القلب كما تواترت به الأخبار عنهم \square (همان).

استرآبادی نه تنها معرفت خداوند را امری فطری و الهی می‌داند بلکه جحد و کفر را نیز صنع خدای تبارک و تعالی معرفی می‌کند به اعتقاد استرآبادی مفهومات را چه ایمانی و چه کفری همه را خداوند در قلب انسان خلق می‌کند. قضایا و مفاهیم صادق الهی به وسیله فرشته به قلب انسان نازل و مفهومات کفری نیز به سبب شیطان به قلب انسان الهام می‌شود که این دو همان «نجد خیر» و «نجد شر» هستند که در آیه «وهديناهم النجدين» به آن اشاره شده است.^۵

با این بیان حال اگر نجد خیر و نجد شر به هم آمیخته شده‌اند و هر دو به قلب انسان الهام شده‌اند، حال این سؤال پیش می‌آید که انسان چگونه این دو را از یک‌دیگر تشخیص می‌دهد و چه ابزاری در اختیاری اوست تا نجد خیر را برگزیند و رستگار شود؟

و این جاست که استرآبادی به روایاتی اشاره می‌کند که در آن‌ها از عقل با عنوان حجّت باطنی یاد شده است. استرآبادی این روایات را این گونه تفسیر می‌کند:

۴. «إنه تعالى ألهمهم بتلك القضايا أي خلقها في قلوبهم وأهمهم بدلالات واضحة على تلك القضايا، ثم أرسل إليهم الرسول وأنزل عليه الكتاب، فأمر فيه ونهى (همان).

۵. «و بعد اللتيا و التي ظهر عليك و انكشف لديك معنى قوله \square : "المجود و المعرفة من صنع الله تعالى ليس للعباد فيها صنع" و ذلك لأن المراد به ان فيضان المفهومات الخيرية الصادقة الابائية على القلوب و ادلتها القوية من صنع الله تعالى و كذلك فيضان المفهومات الخيرية الكاذبة الكفرية و شبهاتها الضعيفة و السبب في الاؤل الهام الملك و في الثاني وسوسة الشيطان هما نظير كلام الواعظ و المضل من بنى آدم... و الى ذلك ناظر قوله تعالى: "وهديناهم النجدين" اي نجد الخير و نجد الشر» همان، ص ۴۳۳.

أقول: إن الله تعالى يوقع في القلب نجد الخير و نجد الشر مع المنبهات على كل واحد منهما و أن الشيطان يوقع خلاف ذلك، فالعقل يميّز بين الصواب و الخطأ و الظن و اليقين و يختار الصواب و اليقين و هذا معنى كونه حجّة كما يستفاد من الروايات و أن العقل مستقلّ بتحصيل المقدمات كما ذهبت اليه المعتزلة (همان، ص ۴۲۷).

بر این اساس، از نظر استرآبادی معرفت فطری خداوند به تنهایی به شناخت یقینی خداوند منجر نمی‌شود بلکه در این میان انسان به نیروی عقل خویش نیازمند است تا از میان دو معرفت متضاد الهام شده، آن معرفت یقینی و عاری از خطا را از معرفت ظنی خطا بردار تشخیص دهد و به معرفت حقیقی نائل گردد.

می‌بینیم که استرآبادی به طور کامل شناخت خداوند را امری فطری تلقی نمی‌کند بلکه در این میان بخشی از این معرفت و شناخت را از آن عقل بر شمرده و دریافت‌های عقل را نیز در آن مؤثر می‌داند. کارکردی که او در این زمینه برای عقل تعریف می‌کند بسیار متفاوت از کارکرد رایجی است که اندیش‌مندان غیر اخباری بدان معتقدند. به این صورت که بنا بر دیدگاه غالب، عقل انسان مستقیماً توانایی شناخت خداوند را داراست و تا حدودی می‌تواند به معارف کلی که لازمه ایمان است دست یابد. اما از نظر ملا محمد امین استرآبادی، معرفت خداوند متعال، اصالتاً معرفتی فطری و درونی است که عقل کاشف از این معرفت است. و در صورت فقدان آن معرفت فطری، عقل به تنهایی در شناخت خداوند راه به جایی نخواهد برد.

استرآبادی، تنها به اعتقاد به فطری بودن معرفت خداوند اکتفا نمی‌کند بلکه معرفت امام و نبی را نیز فطری و الهام شده از جانب خداوند می‌داند که انسان در کسب این معارف هیچ اختیاری از خود ندارد.

به طور مثال، مؤلف پس از بیان روایتی از الکافی در باب «دعائم الاسلام»، در حاشیه آن می‌گوید:

أقول: ... من أن معرفة خالق العالم و معرفة النبي □ و الأئمة □ ليست من أفعالنا الاختيارية و من أنه على الله بيان هذه الأمور و إيقاعها في القلب بأسبابها و بأن على الخلق بعد أن أوقع الله في قلوبهم تلك المعارف، الإقرار بها و العزم على العمل بمقتضاها» (همان، ص ۴۴۱).

آن چه که گفته شد بر ما روشن می‌کند که استرآبادی کارکرد عقل را در باب اصول اعتقادات محدودتر از سایر اندیش‌مندان و متفاوت از آن‌ها تفسیر می‌کند.

بخش سوم: دیدگاه استرآبادی در باره نقش «عقل» در استنباط از نصوص

هر شریعت الهی را متنی است که محل رجوع پیروان آن شریعت است برای استنباط و دریافت آن چه که برای سعادشان بدان نیازمندند. شریعت اسلام را نیز متنی است که متشکل است از کتاب الهی، قرآن و سنت پیامبر □ و ائمه معصومین □. اساس و شالوده شریعت اسلام کتاب و سنت است که کلیه احکام و عقاید و آداب این دین بر اساس آن بار یافته است و این متون، ثابت و استوار و جاودانه و پاسخ گوی نیازهای بشر در زمینه های گوناگون زندگی است. متون شریعت، صامت و ساکت اند و باید استنطاق شوند تا مهر از دهان بگیرند و به سخن در آیند. هر متنی ظاهری دارد و باطنی، و معنای ظاهری آن از حد ظواهر الفاظ فراتر نمی رود و ظاهر الفاظ کاملاً گویا و ناطقند. اما معانی باطنی آن ها در ورای حجاب الفاظ است و الفاظ در بیان باطنشان ناتوان اند. این معنای باطنی همان است که از آن تعبیر به مقصود اصلی گوینده می شود. در دریافت مقصود اصلی گوینده، نمی توانیم به صرف ظواهر الفاظ اتکا کنیم و نیازمند به معارفی یقینی و پیشینی هستیم که بتوانیم با بار کردن آن معارف پیشینی بر ظاهر الفاظ به باطن آنها راه یابیم. از مهم ترین ابزارها در رهیافت از ظاهر متن به باطن آن، عقل است و دریافت های عقلانی هم چون چراغی خواهند شد که ما را از تاریکی ابهام ظواهر الفاظ به سوی باطنشان رهنمون خواهند بود.

کاربرد عقل در فرایند فهم متن شریعت در طول تاریخ اندیشه ورزی های دینی محل زد و خورد و نزاع میان گروه های مختلف نص گرا و عقل گرا بوده است. و هر یک از آن ها محدوده کاربرد عقل را در این زمینه به گونه ای تعیین می کردند. نص گرایان که بر اساس مبانی اولیه خود دریافت های عقلانی را غیر قابل اعتماد دانسته و آن را در هیچ زمینه ای حجت ندانستند در این جا نیز آن را امری ناکارآمد توصیف کرده و در تفسیر متون از حد ظواهر الفاظ فراتر نرفتند. در مقابل، عقل گرایان که اعتبار و حجیت هر چیز را بر اساس عقل می سنجیدند، دریافت های عقلانی را ملاک و معیار معناداری ظواهر الفاظ قرار دادند که در صورت مخالفت ظواهر نص با ادراکات عقلانی، قائل به تأویل شدند.

بررسی دیدگاه مؤلف الفوائد المدنیة به خوبی می تواند در مشخص ساختن هندسه فکری او یاری رسان باشد و دیدگاه او را در باره میزان توانایی عقل و ادراکات آن در حوزه های مختلف روشن تر سازد.

آن چه در کتاب الفوائد المدنیة به عیان مشهود است حضور پر رنگ روایات معصومان □ و استشهادات متعدد مؤلف به آنهاست و با توجه به حجم عظیم روایات به کار رفته در این کتاب باید دید که رویکرد مؤلف در امر برداشت از این روایات چگونه بوده است. در این بخش دیدگاه استرآبادی را در این موضوع در سه مبحث ارائه می کنیم:

- الف. استنباط از ظواهر قرآنی؛
 ب. استنباط از ظواهر سنت نبوی؛
 ج. استنباط از ظواهر روایات ائمه □.

الف. رویکرد مؤلف در استنباط از ظواهر قرآنی

دیدگاه مشهور اخباریان در باب حجیت ظواهر الفاظ قرآن این است که ظواهر قرآنی را به دلیل محفوف بودنشان به قرآینی که بر انسان‌های عادی پوشیده مانده است و تنها در اختیار اصحاب عصمت است، حجت نمی‌دانند و لذا به شدت قائل به تفسیر روایی بوده و سایر انواع تفاسیر را تفسیر به رأی می‌دانند.

استرآبادی نیز مانند سایر هم‌فکران خود فهم قرآن را در حدّ عقول مردم عادی نمی‌داند و قرآن را منبعی برای استنباط احکام نظری بر نمی‌شمرد و علم به آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن و نیز آیات دشوار آن را تنها در اختیار ائمه معصومین □ می‌داند. وی حتی تفسیر قرآن را در حدّی که با استفاده از قواعد زبان عربی و معانی بیان بتوان به درجه‌ای از فهم نائل شد، نیز جایز نمی‌داند و می‌گوید:

والقواعد الظنّیة العربیة المذكورة فی فنّ المعانی و البیان أو غیرهما ایضا قليلة الجدوی عند الأخباریین من أصحابنا و ذالک لأنّهم لم یعتمدوا فی فتاویهم و أحكامهم إلا علی دلالات واضحة صارت قطعیة بمعونة القران الحالیة أو المقالیة وتلك القران و افره فی کلام اهل البیت □ لا فی کتاب الله و لا فی کلام رسوله □ (همان، ص ۹۲).

عمده‌ترین دلیلی که استرآبادی برای عدم حجیت ظواهر قرآن ذکر می‌کند این است که قرآن دارای آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه است و نیز هم‌راه با قرآینی است که تفسیر آیات بدون آن قراین امکان ندارد. از نظر وی، علم به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن و سایر قراین آن تنها در اختیار ائمه معصومین □ است و لذا در تفسیر قرآن باید به احادیث ائمه □ رجوع نمود.

دلایل دیگری که استرآبادی برای عدم حجیت ظواهر قرآن ذکر می‌کند به شرح زیر است:

۶ «یتجه بعضه لزعیمهم أنّ القرآن نزل علی قدر عقول الناس و أنهم مکلفون باستنباط الأحکام النظریة منه و لإنکارهم أنّ علم القرآن من الناسخ و المنسوخ و المحکم و المتشابه و المؤول و غیرها عندهم □ خاصّة. همان، ص ۷۶

الف. برداشت‌های اشتباهی که عالمان اهل سنت از برخی آیات قرآن داشته‌اند بدون این که به سایر قراین هم نظری داشته باشند.^۷

ب. عدم جواز تفسیر قرآن برای اشخاص عادی به دلیل روایاتی از قبیل: «إنما يعرف القرآن من خوطب به» و «إنما نزل على قدر عقول أهل الذکر□» و «أن العلم بناسخه و منسوخه و الباقي على ظاهره و غیر الباقي على ظاهره ليس إلا عند أهل البيت□» (همان‌جا).

به طور کلی از نظر استرآبادی تفسیر آیات بدون رجوع به روایات ائمه□ تفسیر به رأی خوانده می‌شود. او در *الفوائد المدنیة*، تعریف رایج از تفسیر به رأی ممنوع را که عبارت است از: تفسیر قرآن بر خلاف ظاهر لفظ و تنها بر اساس میل و اندیشه مفسر بدون هیچ گونه دلیل و شاهد معتبر، رد می‌کند (همان، ص ۳۵۴) و آن را ناشی از غفلت عموم از احادیث و روایات می‌داند و دیدگاه خود را چنین بیان می‌کند:

وتلك الأحاديث الشريفة مع تواترها معنى صريحة فى أن إستنباط الأحكام النظرية عن كتاب الله و من السنة النبوية شغلهم□ لا شغل الرعية معللاً بأنه□ بأمر الله تعالى خصّ أمير المؤمنين و اولاده الطاهرين□ بتعليم ناسخ القرآن و منسوخه و بتعليم ما هو المراد منه و بتعليم أن أئمة آية من القرآن باقية على ظاهرها و أئمة آية لم تبق منه على ظاهرها و بأن كثيراً من ذلك مخفى عندهم□... (همان، ص ۳۵۴ - ۳۵۵).

این سخن استرآبادی بدین معناست که هر گونه تفسیری که خارج از چارچوب روایات ائمه معصومین□ برای آیات ارائه شود تفسیر به رأی خوانده می‌شود و او به هیچ عنوان تفسیر قرآن را برای غیر معصوم□ جایز نمی‌داند و دامنه تعریف تفسیر به رأی را بسیار گسترده در نظر می‌گیرد.

بنا بر آنچه که در بالا بیان شد، دو سؤال اساسی مطرح می‌شود. یکی این که دیدگاه استرآبادی در باب عدم حجیت ظواهر قرآن و استنباط از آن، چگونه آیاتی را توجیه می‌کند که در آن امر به تدبّر قرآن شده است؟ و دیگر این که با توجه به تعصّب شدید روایی که از مولا محمد امین استرآبادی سراغ داریم، وی روایات عرضه به قرآن را چگونه توضیح می‌دهد؟

در پاسخ به سؤال اول، استرآبادی اعتقادی به عام بودن خطاب آیاتی که در آن‌ها امر به تدبّر در قرآن شده است، ندارد و مخاطب این آیات را تنها اصحاب عصمت□ می‌داند و می‌گوید:

۷. استرآبادی به چند مورد از اشتباهات آنها چنین اشاره می‌کند:

«فقد جوزه جمع من متاخري اصحابنا و عملوا به فى كتبهم الفقهية مثل التمسك بعموم قوله تعالى: (أوفوا بالعقود) فى اثبات صحة العقود المختلفة فيها. و هو ايضا غير جائز و ذلك لوجوه و من جهتها عدم ظهور دلالة قطعية على ذلك. و من جهتها: ترتب المفاسد على فتح هذا الباب، الا ترى إن علماء العامة قالوا فى قوله تعالى: (و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم) إن المراد السلاطين.» همان، ص ۲۶۹-۲۷۰

إن أحاديثهم □ صريحة في أن مراده تعالى من قوله «لعلمه الذين يستنبطونه منهم» و من نظايره أهل الذكر □ خاصة لا صاحب الملكة من الرعية (همان، ص ۳۵۵).

در ادامه همین مطلب، استرآبادی در توضیح سخن ابن عباس که تفسیر را به چهار دسته تقسیم کرده^۸ ناگزیر می‌شود بپذیرد که استنباط برخی احکام و مسایل ضروری دین هم‌چون توحید و وجوب نماز و روزه از ظاهر آیات قرآن برای همه واجب است و نیز اعتراف می‌کند که اهل لغت نیز می‌توانند تا حدودی درکی از آیات قرآن داشته باشند اما او منظور از علما را در سخن ابن عباس، علماء آل محمد □ و اهل بیت □ می‌داند که استنباط مسائل نظری تنها از آنان بر می‌آید نه انسان‌های عادی. او در این باره می‌گوید:

و أما كلام ابن عباس فمعناه واضح لا غبار عليه و هو أن معاني القرآن بعضها من ضروريات الدين يعرفه المسلمون كوجوب الصلاة و الزكات و الحج إتما من القرآن أو من غيره و بعضها من ضروريات اللغة يعرفها كل عارف بها و بعضها من النظريات لا يعلمها إلا العلماء و أقول: الظاهر إن مراده علماء آل محمد □ لأنه من تلامذة أمير المؤمنين □ و الظاهر أنه تكلم موافقاً لما سمعه منه □ (همان، ص ۳۵۵).

در پاسخ سؤال دوم نیز استرآبادی پس از ذکر روایات عرضه، این روایات را مربوط به روایات راوی غیر ثقه و مربوط به عرضه حدیث به واضحات کتاب خدا و ضروریات دین هم‌چون نماز و روزه و... می‌داند و چنین توضیح می‌دهد:

«أقول: في هذا الحديث الشريف و أشباهه إشارة إلى أن مرادهم □ من العرض على كتاب الله عرض الحديث الذي جاء به غير الثقة على واضحات كتاب الله ای التي تكون من ضروريات الدين او من ضروريات المذهب، بقرينة قوله □: «وإن اشتبه الأمر عليكم» و بقرينة ما تقدم من الأحاديث الدالة على وجوب التوقف عند كل مسألة لم يكن حكمها بينا واضحاً (همان، ص ۳۵۷).

از پاسخ به این دو سؤال روشن می‌شود که استرآبادی باز با توجه به روایات نتوانسته است قایل به عدم حجیت ظواهر آیات به صورت مطلق شود و به ناچار این را پذیرفته است که واضحات آیات قرآن در اموری هم‌چون ضروریات دین، حجت هستند و نیز برای کسانی که

۸ «قسم وجوه التفسير على أربعة أقسام: تفسير لا يعذر أحد بجهالته و تفسير تعرفه العرب بكلامهم و تفسير تعرفه العلماء و تفسير لا يعلمه إلا الله تعالى، فأما الذي لا يعذر أحد بجهالته فهو ما يلزم الكافة من شرايع التي في القرآن و جل دلائل التوحيد و أما الذي تعرفه العرب بلسانها فهو حقايق اللغة و موضوع كلامهم و أما الذي تعلمه العلماء فهو تأويل المتشابه و فروع الأحكام و أما الذي لا يعلمه إلا الله عز و جل فهو مايجرى مجرى الغيوب و قيام الساعة» همان، ص ۳۵۳.

عرب و عالم به زبان عربی هستند درجه‌ای از فهم قرآن را قائل شده است؛ هر چند که بسیار محدود است.

ب. نقش عقل در استنباط از ظواهر سنت پیامبر □

رویگرد مؤلف در استنباط از ظواهر سنت پیامبر □ همان رویکرد سایر اخباریان است. او نیز ظاهر سنت پیامبر □ را حجت نمی‌داند و به هیچ عنوان آن‌ها را بدون مراجعه به سخن سایر ائمه □ قابل استنباط ندانسته است. مؤلف دلایل خود را چنین ذکر می‌کند:

الف. روایات پیامبر □ هم مانند آیات قرآن دارای ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه هستند و فهم صحیح سخن پیامبر □ تنها در گرو دسترسی به قرآینی است که این قرآین تنها در اختیار ائمه □ قرار دارد (همان، ص ۲۷۱).

ب. کثرت افتراءات و احادیث جعلی که به پیامبر □ نسبت داده شده است (همان‌جا).

ج. رویکرد ملا محمد امین استرآبادی در برداشت از روایات ائمه □

با توجه به آن چه که بیان شد، این نتیجه به دست آمد که اخباریان و بویژه ملا محمد امین استرآبادی محدوده دخالت عقل را در حوزه شریعت، بسیار محدود تعریف می‌کنند و یگانه تکیه گاه محکم و استوار برای دریافت از شریعت را همانا سخنان و احادیث ائمه معصومین □ می‌دانند. به اعتقاد آنان، آخرین سخن در باب احکام و عقاید شریعت را ائمه معصومین □ ارائه می‌دهند و عقول انسان‌های عادی به هیچ عنوان توانایی کشف احکام قطعی شریعت را ندارد. با چنین پیشینه‌ای باید پیش‌بینی کرد آنان روایات ائمه □ را باید از هر لحاظ مورد قبول بدانند و در مورد آن‌ها به هیچ عنوان قایل به تأویل و تفسیر عقلانی نباشند؛ زیرا که چه از لحاظ ماده فکر و چه از لحاظ صورت، به هیچ عنوان خطا و اشتباهی در سخنان ائمه معصومین □ راه ندارد.

حال با توجه به این مطلب باید دید که آیا استرآبادی به راستی ظاهر همه روایات معصومین □ را به دور از هر گونه تفسیر و تأویل عقلانی پذیرفته است یا خیر؟ و در صورت تعارض بین روایات معصومان در ارتباط با یک موضوع، چگونه تعارض را حل کرده است؟

ملا محمد امین استرآبادی در کتاب الفوائد المدنیة بنا به رویکردی که اتخاذ کرده سراسر به روایات ائمه □ استشهاد نموده و گاه برای اثبات یک مدعای خود در برابر آرای اصولیان، چندین حدیث مختلف را در کنار هم ذکر کرده است. در روند فقه الحدیثی که مؤلف طی نموده کمتر شاهد تأویل در تفسیر روایات هستیم و مؤلف غالباً پابندی خود را به ظاهر نصوص حفظ کرده است. اما در این میان مواردی نیز به چشم می‌خورد که در آن‌ها استرآبادی برداشتی از روایت را

مطرح نموده است که به صراحت از ظاهر الفاظ بر نمی‌آید و نیازمند نوعی کنکاش عقلی است که از این میان می‌توان به روایاتی اشاره کرد که در آنها از «عقل» به عنوان «حجت باطنی» یاد شده است که همان گونه که در بخش قبل گفته شد استرآبادی از ظاهر این روایات عبور کرده و آن‌ها را با توجّه به دیدگاهی که قبلاً در رابطه با «خلق معرفت» در قلب انسان‌ها و فطری بودن معرفت خداوند، برگزیده بود، تا حدودی به دور از معنای ظاهری آن‌ها تفسیر کرده است.

از نکات قابل توجه در رویکرد روایی ملا محمد امین استرآبادی در کتاب **الفوائد المدنیة** این است که مانند سایر اخباریان تنها به ذکر روایات بسنده نکرده بلکه به تحلیل آن‌ها نیز پرداخته است و ما در این کتاب شاهدیم که پس از بیان چندین روایت در رابطه با یک موضوع در نهایت مؤلف به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از آن‌ها می‌پردازد و به صورت فهرست‌وار برداشت‌های خود را از مجموع آن روایات بیان می‌کند. به طور مثال در اثبات این امر که «معرفت صنع خداوند است» پس از ذکر روایات «عالم ذر»، «احادیث فطرت»، «احادیث طینت»، «احادیث اطفال» و... از مجموع این روایات اولاً خطاهای معتزله و اشاعره را در مسئله «اول واجبات» که همان شناخت خداوند باشد اثبات می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که بندگان برای تحصیل معرفت مکلف نشده‌اند و این بر عهده خداوند است که این معرفت را اولاً به وسیله الهام و سپس به وسیله ارسال رسل و انزال کتاب و اظهار معجزه، به بندگان منتقل کند و بر بندگان لازم است که این معرفت را قبول و تصدیق کنند (همان، ص ۴۴۵ و ۴۴۶).

مؤلف در برخی موارد به طرح برخی مسایل پیرامونی و شبهات و سؤالات مطرح شده در باره مضمون احادیث نیز اشاره می‌کند و گاه به تفصیل احادیث را شرح می‌دهد و چنان چه احادیث با یکدیگر تعارض داشته‌اند، سعی کرده است تا شیوه جمع آن‌ها را نیز بیان کند. مثلاً در بحث از «معرفت» به این اشکال می‌پردازد که همان گونه که بر اساس آیات و روایات اثبات کردیم که معرفت امری موهبی و غیر اکتسابی است، پس چگونه می‌توان روایاتی هم چون «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» را توجیه کرد و پذیرفت؟

برای جمع این دو حدیث مؤلف چنین استدلال می‌کند که منظور از «معرفت» در روایات، شناخت صانع و توحید او و نیز شناخت نبی او است اما منظور از «علم» ادله سمعیه‌ای است که از پیامبر □ و ائمه □ رسیده است. و در این جا به حدیث پیامبر □ استشهاد می‌کند که در آن پیامبر □ می‌فرماید: «العلم إما آية محكمة او سنة متبعة او فریضة عادلة» (همان، ص ۴۴۸). به نقل از تحف العقول) و نیز به این سخن از امام صادق □ که می‌فرماید:

إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا أَنَّ اللَّهَ إِحْتَجَّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَفَهُمْ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرَّسُولَ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمُ

الکتاب و أمر فيه و نهی (همان، به نقل از اصول کافی).

در این جا می‌بینیم که مؤلف باز از طریق روایات به جمع بین روایات می‌پردازد. هم‌چنین مؤلف در باره روایاتی که غالباً محل اختلاف بوده است مانند احادیث عالم ذر و احادیث طینت، به نظر می‌رسد که قایل به نص بوده و ظاهر روایات را پذیرفته و چندان در آنها قائل به تأویل و برداشت‌های خلاف ظاهر نشده‌است.

به طور کلی آن چه که از رویکرد مؤلف کتاب *الفوائد المدنیة* بر می‌آید این است که جز در موارد اندکی وی تا آن جا که توانسته سعی کرده پایبندی خود را به ظاهر روایات حفظ کند اما در برخی موارد با توجه به رویکردی که اتخاذ کرده است، بر اساس دیدگاه قبلی خود و بر اساس پیش‌فرضی که داشته است، از روایات برداشت نموده و آنها را بر اساس مطلوب خود تفسیر نموده است.

سخن پایانی

بر اساس بررسی‌هایی که در کتاب *الفوائد المدنیة* به عمل آمد، به این نتیجه می‌رسیم که مؤلف این کتاب ادراکات عقلانی را جز در مواردی که مواد تعقل و تفکر بدیهیات و محسوسات است، یقینی و قطعی نمی‌داند. وی اکثر ادراکات عقل را در علوم نظری و الهی، ظنی و غیر قطعی بر شمرده و در این زمینه تنها ملاک و معیار شناخت صحیح را احادیث ائمه معصومین □ دانسته است. وی در تمام طول کتاب سعی کرده بر اساس همین دیدگاه پیش رود اما چنان که دیدیم این راه را چندان آسان و سریع نیموده و در طول مسیر گاه با موانع و چالش‌هایی مواجه گشته که مجبور شده است اندکی از دیدگاه اولیه خود منصرف شده و ناخواسته از مسیر اولیه خویش که همانا نص‌گرایی بود منحرف و به جاده عقل‌گرایی عدول کند و در جاهایی حتی با روایات متعارض با دیدگاه خود برخورد کرده است که غالباً این روایات او را وادار کرده که تا حدودی از دیدگاه اصلی خود عقب‌نشینی کند. اما به طور کلی فضایی که بر کتاب *الفوائد المدنیة* حاکم است فضای نص‌گرایی است که مؤلف به صورت بسیار آشکار و پررنگی به روایات استشهاد می‌کند و به شدت بر اساس روایات، خطا بودن مسیری را که اصولیان و فلاسفه و متکلمان پیموده‌اند، متذکر می‌شود.

قضاوت نهایی در ارتباط با رویکرد استرآبادی این است که وی منکر حجیت عقل به طور مطلق در همه زمینه‌ها نیست. و این گونه نیست که عقل را در همه موارد، ناکارآمد و یافته‌های آن را بی‌ارزش بداند، بلکه وی تنها یافته‌های عقلانی را در امور مربوط به شریعت، ناتوان توصیف می‌کند ولی در امور دیگر، حتی امور ظنی را که عقل بدان‌ها دست می‌یابد معتبر می‌داند.

کتاب‌نامه

- الفوائد المدنیة، استرآبادی، مولی محمد امین، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.
 - ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، جناتی، محمد ابراهیم، تهران: کیهان.
 - وحید بهبهانی، سرآمد محققین و دانش‌مندان شیعه در سده دوازدهم هجری، دوانی، علی، تهران: امیرکبیر.
 - تاریخ فقه و فقها، گرجی، ابوالقاسم، تهران: سمت، ۱۳۷۵.
 - نقدی بر اخباری‌گری، محسنی، سید میرآقا، قم: دار النشر.
 - مصادر الإستنباط بین الأصولیین و الأخباریین، محسن الغراوی، محمد عبدالحسن، قم: مکتب الاعلام الإسلامی، ۱۳۷۱.
 - عقل و وحی، یوسفیان، حسن و شریفی، احمد حسین، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- پایان‌نامه:
- مسلک اخباریه در شیعه، قیصری، احسان، استاد راهنما: دکتر علی مهدی‌زاده، استاد مشاور: احمد پاکتچی، علی‌رضا فیض.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی